

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی ام و سی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

واکاوی تمدن اسلامی - ایرانی و علل و عوامل رشد و افول آن در مقاطع مختلف تاریخی

رمضانعلی نوری^۱

زهرا پیش‌بین^۲

چکیده

جامعه ایران و اسلام در طول حیاتشان فراز و فرودهای گوناگونی داشته‌اند. روزگاری مسلمانان از صحرای تفتیده و آتش خیز حجاز برخاستند و در مدتی کوتاه رشد و توسعه یافتند و درفش افتخار آفرین اسلام در بخش عظیمی از جهان به اهتزاز درآمد. اما امروز بسیاری از مسلمانان متاسفانه جامعه عزت افکنده و رخت عزلت به بر کرده‌اند، بیگانگان بر آنان تدبیر می‌کنند و سرنوشتشان در مراکز سرمایه‌داری یا قطب‌های شرق و غرب رقم می‌خورد. مال و ثروت انبوهشان به غارت می‌رود و آتش جنگ و اختلاف وحدتشان را به باد داده است. موضوع مقاله ما تحت عنوان «واکاوی تمدن اسلامی ایرانی و علل و عوامل رشد و افول آن در مقاطع مختلف تاریخی» در این باره است. ما ابتدا به بررسی پیشینه تاریخی آن پرداخته‌ایم، چراکه دیدگاه‌ها و نظریات آنها در دوره‌های اخیر نقش بسیار موثری در رشد آگاهی و بیداری جامعه ایرانی و اسلامی داشته است. در واقع به تجزیه و تحلیل رشد و توسعه تمدن حول سه محور اساسی پرداخته‌ایم: ۱- بررسی علل انحطاط مسلمین و تمدن ایرانی از دیدگاه اندیشمندان و متفکرانی مانند آرنولد توین بی، ابن خلدون، سیدجمال و استاد مطهری و جملاتی از مولا علی در این باب ۲- شناخت هویت ایرانی، اسلامی و غربی به عنوان راهکار توسعه و تمدن در رابطه با دنیای متمدن و پیشرفته امروزی ۳- بررسی موضوع «معرفت اساس نگرش وب ینش اجتماعی به عنوان راهکار دوم توسعه و اینکه این موضوع چه ارتباطی با رشد و توسعه تمدن دارد. چرا که در حقیقت هدف ما در این مقاله، شناخت علت انحطاط تمدن ایرانی و اسلامی و سپس ارائه راهکار در جهت دستیابی به توسعه و پیشرفت می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: اسلام، ایران، علل انحطاط، تمدن، بینش اجتماعی، بیگانگان، پیشرفت

مقدمه

عموم خردمندان و بصیران وقوف و اذعان دارند که روزگاری تمدن اسلامی خلق عظیمی را در ظل خود گرد آورده بود و روحیه مهاجم داشت و از رویارویی با فرهنگ‌ها دیگر نمی‌هراسید، بلکه مهاجمان را در هاضمه قوی خود می‌بلعید و هضم می‌کرد و آنان را به رنگ و صبغه خود درمی‌آورد. تمدن اسلامی تمدنی بود که علما و نویسندگان و صنعتگران و فیلسوفان و ادیبان مصلحان و عارفانی بزرگ پرورده بود و سفره‌ای بود که جهانیان

1 .com.noori@gmail .Ramezanali

2 .com.zahra@gmail .pishbin

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی‌ام‌وسی ویکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

بر سر آن می نشستند و از آن توقع نعمت و بهره‌وری مادی و معنوی داشتند. اما امروز آن تمدن با آن کلیت و عظمت و در آن منزلت تاریخی وجود خارجی ندارد و حوادث روزگار آن را از هم فرو پاشیده است. در جامعه اسلامی تفرق انشقاقی و انفصالی رخ داده است و میانشان نزاع و مشاجره‌ای در گرفته است و در اندیشه‌شان چنان ضعف و انحطاطی پدید آمده است که آنان را هزاران فرسنگ از عزت و رونق پیشین دور کرده است. علل پیشرفت اسلام چه بود و چه عواملی مسلمانان را به انحطاط کشاند؟ آیا می‌توان چاره‌ای اندیشید و دوباره به آن سرچشمه راه یافت؟ چگونه؟ باچه فکری؟ از چه راهی؟ و با کمک چه کسانی؟ آیا فقط اتحاد عملی مسلمانان در این راه چاره‌ساز است یا باید به بازشناسی معارف اسلام و به یک نهضت علمی فراگیر دست زد؟ مقصود از پیشرفت و انحطاط اسلام و ایران چیست؟ اما آنچه می‌توان گفت این است که مقصود از علل پیشرفت، بررسی عوامل و کشف ریشه‌های درون‌مرزی و برون‌مرزی آیین اسلام و ایران و گسترش سریع فرهنگ و تمدن اسلامی و ایرانی در جوامع بشری است و مقصود از علل انحطاط بررسی زمینه‌های رکود و تنزل مظاهر تمدن اسلامی و ایرانی همچون علوم و فنون مختلف، سیاست، حکومت، مدیریت، آزادی و ... است. به دیگر سخن: مقصود ما از پیشرفت و انحطاط این است که نهال آسمانی و نوثر اسلام، که در سرزمین حجاز و در مکه و مدینه جوانه زد، چگونه رشد یافت و به سرعت شاخ و برگ آن، فزونی گرفت و بسان خیمه بزرگ و جهان شمول، به مقدار زیادی از جمعیت جهان سایه افکند و به چه عللی، پس از مدتی، از رشد تکاملی باز ایستاد و میوه و شاخ و برگ آن، افسرده و پژمرده گشت و دست مسلمانان از آن کوتاه شد (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۸: ۱۱). در این مقاله مادرپی تبیین این مسئله خواهیم بود، که تفکر و اندیشه اسلامی و ایرانی و به طور کلی مبنای تفکر انحرافی و انحطاط از کجا نشأت گرفته است. در واقع می‌خواهیم بدانیم که چرا تمدن ایرانی و اسلامی از یک زمانی به بعد از روند تکاملی خویش بازماند و راهبرد توسعه و تمدن مادرچه مسیری است؟ و هویت‌های سه‌گانه (ایرانی، اسلامی، غربی) ما چه نسبتی با رشد و توسعه دارند در حقیقت مبنای بررسی و تجزیه و تحلیل ما در این مقاله این سوالات می‌باشیم:

- ۱- علل انحراف و انحطاط مسلمین و از جمله جامعه ایران چیست؟
- ۲- هویت ما ایرانیان را سه فرهنگ ایرانی، اسلامی و غربی دربر گرفته است. ما چه نسبتی و چگونه ارتباطی باید با این سه فرهنگ داشته باشیم تا بتوانیم در راه رشد و تعالی جامعه گام برداریم؟
- ۳- موضوع "معرفت اساس نگرش و بینش اجتماعی است"، چگونه می‌تواند راه حل رشد و توسعه ما باشد؟

علل انحطاط تمدن ایرانی و اسلامی

در مورد علل انحطاط تمدن ایرانی و اسلامی بررسی‌های گسترده‌ای انجام شده است. علت و سبب این تحول وضعیت هر چه باشد، اصل مسئله قابل انکار نیست، و لذا با خود تعارف کردن و به خود دروغ و تملق فروختن و

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی ام و سی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

حقیقت را نادیده گرفتن یا وارونه جلوه دادن شرط خردمندی نیست. عموم کسانی که این انحطاط را مشاهده کرده اند و نتوانستند بی دردانه از کنار آن بگذرند و به فکر چاره جویی برآمدند، عامل این انحطاط را در همان چیزی یافتند که عزیزترین محبوب نزد مسلمانان بود: یعنی همان فهم عمیق و دقیق یا عالمانه و آگاهانه دیانت است باید با علم و آگاهی و توسعه علم در تمام زمینه ها به مسیر اصلی برگشت. و البته تشخیص بدون شک بسیار درست از آب درآمد. حقیقتاً همان چیزی که زمانی برای مسلمین عزت آورد؛ امروزه ذلت آورد. اگر بناست که این انحطاط دوباره به عزت و رونق بدل شود، باید دوباره به همان عامل بازنگریست و چاره و راه حل را از همان مخزن باز جست (سروش، ۱۳۸۷: ۹۹). در واقع همه سخن این است که باتوجه به راهنمایی ها و دستورات ناب اصیل اسلامی مانند این نمونه ها و دستوراتی که گفته شده، دنبال علم بروید ولو درچین باشد، از تولد تا مرگ در پی علم و دانش باشید، علم گمشده مومن است، کسب علم واجب است، کسب علم و دانش ارزشش کمتر از خون شهیدان نیست و برابر نبودن دانایان و جاهلان (مطهری ۱۳۷۵: ۲۲) کمتر کسی می تواند تصور کند که مسلمانان در اقصی نقاط جهان با وجود چنین دستوراتی، در گروه کشورهای توسعه نیافته یادرحال توسعه باشند و وضعی این چنینی داشته باشند. پس علت این عقب ماندگی چیست؟ در این زمینه بررسی های گسترده ای انجام شده است که ما به ارائه نمونه های از آنها پرداخته و سپس به ارائه راه کارهای اصلی و تجزیه و تحلیل آن می پردازیم.

سید جمال الدین اسدآبادی: یکی از مصلحان بزرگ اجتماعی بود که تمام عمر خود را صرف پیشرفت و ترقی مسلمانان و آگاه ساختن آنان از علل عقب ماندگی کرد. از نوشته ها و سفرها و تفکرات اومی توان فهمید که اولاً اوهم، به اندازه امروزیان در زمان خویش دغدغه و غم عقب ماندگی و توسعه نیافتگی مسلمانان را در سر داشته است، اومی گوید: جهالت و بی خبری توده مسلمان و عقب ماندن آنها از کاروان علم و تمدن عامل عقب ماندگی آنان است.، ثانیاً در پی چاره جویی بوده است، او می گوید از علمای راسخین در این عصر امید می بریم که بدعت های وارده در دین را بپیرایند (سروش، ۱۳۸۵: ۱۰۵). وی در مورد علل و عوامل انحطاط مسلمین به این موارد اشاره می کند: (۱) نقض روح فلسفی و عقلانی. (۲) استبداد حکام. (۳) جهالت و بی خبری توده مسلمان و عقب ماندن آنها از کاروان علم و تمدن. (۴) نفوذ عقاید خرافی در اندیشه مسلمانان و دور افتادن آنها از اسلام. (۵) رذایل اخلاقی و جدایی و تفرقه میان مسلمانان به عناوین مذهبی و غیرمذهبی. (۶) نفوذ استعمار غربی (محیط طباطبائی، ۱۳۷۰: ۱۱۱-۱۱۲). سید جما الدین اسد آبادی در مجله عروه الوثقی به نکته جالبی اشاره کرده است و می گوید که توکل، قضا و قدر و مفاهیمی از این قبیل همه مربوط به مقام عمل و اقدام اند. او می گوید شما در راه باشید و اهل عمل آن وقت خواهید دید چه نتایج مبارکی خواهید گرفت. کافی است که آن سودای اولیه را به صلاح آورید، دیگر التزام به آن مفاهیم دینی هیچ مشکلی برای شما بوجود نخواهد آورد، بلکه

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی‌ام‌وسی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

همه مایه پیروزی شما خواهد بود. مهم آن سودا و بنای اولیه است که بر عمل کردن باشد، یا بر بی عملی و نشستن. انسان می تواند در جنگ اهل قضا و قدر باشد یعنی شمشیر بزند بگوید خداوند پیروزی را برای ما مقدر کرده است. می تواند بنشیند و اهل قضا و قدر باشد و بگوید خداوند نشستن و توسری خوردن ما را مقدر کرده است. ولذا تا وقتی مسلمانان ظاهرا بنا را بر عمل داشتند، همه آن مفاهیم، در عمل معنای نیکویی می داد و موجب ابدانی و رونق و عزت بود. اما از وقتی که بنا بر بی عملی باشد، تمام آن مفاهیم در این زمینه، میوه های شوم و زهراگین خود را به بار می آورد. سید جمال سپس کوروش و اسکندر و چنگیز را مثال می زند که همه آنها از معتقدان راسخ در عمل به قضا و قدر بودند و سپس می گوید از علمای راسخین در این عصر امید می بریم که بدعت های وارده در دین را بپیرایند. در حقیقت رای سید جمال بر مقام عمل به مفاهیمی چون قضا و قدر و توکل می باشد. او علت انحراف و عقب ماندگی رادر بی عملی، تلاش و کوشش نکردن، دست روی دست گذاشتن، و همچنین استعمار می دانست (سروش، ۱۳۸۷: ۱۰۵).

ابن خلدون: متفکر بزرگ اسلام در تونس شاید نخستین کسی باشد که باب این بحث را در میان مسلمین باز کرد و از علل انحطاط دولتها سخن گفت. ابن خلدون ایجاد دولت و نظام سیاسی را به عصبیت مربوط می داند و انحطاط نظام سیاسی را هم با این عامل مرتبط می داند. (اطهری، ۱۳۷۸: ۵) و اینکه عمر دولت سه نسل است " بدین سبب است که نسل نخستین همچنان بر خوبیهای خشونت، توحش بادیه نشینی مانند تنگی معیشت و دلاوری و شکار و اشتراک در فرمانروایی پایدارند و به همین علت شدت عصبیت آنان باقی می ماند. (توین بی، ۱۳۵۵: ۱۴۴) و در نسل دوم به سبب کشورداری و ناز و نعمت تغییر خوی میدهند و از بادیه نشینی به شهر نشینی می گرایند و از تنگی روی به فراخی معیشت و ناز و نعمت و از اشتراک در فرمانروایی به خود کامگی و حکومت مطلقه گام می گذارند، از این رو جوش و خروش عصبیت فرو می نشیند ولی تا حدودی صفات نخستین عصبیت در ایشان باقی می ماند (توین بی ۱۳۵۶: ۱۹۵). ابن خلدون در باره نسل سوم چنین می گوید: " اما نسل سوم روزگار بادیه نشینی و خشونت را چنان از یاد می برند که گویی وجود نداشته است و شیرینی ارجمندی و عصبیت را که به سبب ایشان واجد ملکه قهر و غلبه بودند از دست می دهند و هر گاه مدعی و مخالفی به سوی ایشان بشتابد نمی توانند در مقابل او مقاومت کنند و به دفاع پردازند و دولت بر موالی و سر بازان مزدور می افزاید تا اینکه منقرض می گردد (جانسون، ۱۳۶۳: ۴۸). در آثار ابن خلدون یک نوع اعتقاد به سیکل در تاریخ دیده می شود. و نظریه ظهور تا سقوط را اینگونه مطرح می کند الف (تهاجم) ب (اوج) ج (تجمل) د (استبداد) س (انحطاط). روند دوری و سیکل وار در نزد ابن خلدون گریز ناپذیر است. (رادمنش، ۱۳۶۵) چنانکه نظریه پردازان مختلف مسئله انحطاط سیاسی را بررسی کرده اند، ابن خلدون نیز به عنوان یک نظریه پرداز انحطاط دولتها، مسئله زوال سیاسی را معلول عوامل مختلف میداند. به

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی ام و سی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

وجود آمدن همین عوامل زمینه انحطاط را فراهم نموده و دولت‌ها بر چیده میشوند. ابن خلدون عوامل مختلفی را از قبیل، مذهب، تجمل، حجاب بین سلطان و مردم و... را از جمله عوامل انحطاط و نشانه بحران مشروعیت دولت‌ها میداند که در اثر نمایان شدن این عوامل عصبیت از میان دولت رخت بر بسته و به سوی زوال پیش میرود. پاسخ روشن ابن خلدون به این مسئله این بود که وقتی دولتها عصبیت خود را از دست می‌دهند دچار انحطاط می‌شوند و از نظر او دولتها وقتی به رفاه می‌رسند عصبیت خود را از دست می‌دهند. وی دولتهای خلفای عباسی را مثال می‌زند که چگونه دچار رفاه و وفساد شدند و چند دستگی در میانشان پدید آمد و نهایتاً طعمه اقوام مغول گردیدند و بساط عزت و سلطنتشان در نور دیده شد. (ابن خلدون، ۱۳۶۲: ۳۲۴)

آرنولد توین بی: آرنولد توین بی که از فیلسوفان تاریخ در عصر ماست، در باب انحطاط تمدن‌ها تئوری دیگری دارد. وی دلیل ظهور تمدن‌های اولیه را پاسخی می‌داند که آدمی به تهاجمات و سختی‌های طبیعت داده است. سختی‌ها و دگرگونی‌های محیط در واقع نوعی مبارزه طلبی به شمار می‌آید که اگر به آن پاسخ درست و شایسته داده شود، زمینه‌های پیدایش تمدن به وجود می‌آید. وی معتقد است، در گذشته‌های دور، انسانها در سرزمین عربستان و شمال آفریقا در محیط بسیار مناسبی زندگی می‌کرده‌اند. این وضعیت مطلوب کم‌کم نامساعد شده و انسانها به آن واکنش‌های مختلف نشان داده‌اند، مثل مدارای با آن یا مهاجرت به مناطق دیگر. کسانی که مانده‌اند، به لحاظ اجتماعی و تمدنی پیش‌رفتی حاصل نکرده‌اند، ولی کسانی که مهاجرت نموده‌اند و در سرزمین‌های جدید بر سختی‌های آن غالب گشته‌اند، یعنی توانسته‌اند پاسخی مناسب به آن بدهند و به خلق تمدنی جدید موفق گردند. مثل خالقان تمدن مصر که توانستند بر باتلاق‌ها و عصیان دره نیل غالب آیند، یا تمدن سومر که بر مشکلات محیطی خود فایز آمدند (پازارگادی، ۱۳۵۶: ۳۰). در کل از نظر توین بی، برخلاف دیدگاه عام، معتقد است تمدن‌ها بیشتر در محیط‌هایی می‌بالند که موقعیت استثنایی و سهلی برای زندگی انسان فراهم می‌آورند (توین بی، ۴۸: ۱۳۷۶). از پاسخ توین بی، درمی‌یابیم که شدت مشکلات حدی دارد و تا درجه‌ای برای ظهور تمدن می‌تواند محرک باشد و اگر ناکافی و یا بیش از حد باشد به نتیجه‌ای نخواهد رسید. همانند عامل بیماری که اگر ضعیف باشد، بیمار را به تکاپو نخواهد انداخت و اگر بسیار شدید باشد، به مرگ بیمار خواهد انجامید. وی با بیان شواهدی تاریخی، در مقام توضیح مطلب برمی‌آید. به عقیده وی، اگر مشکلات بیش از حد معین باشد، ممکن است به شکست کسانی منتهی شود که در مقام مبارزه با آن برآمده‌اند. برای مثال، عده‌ای از دزدان دریایی شمال اقیانوس اطلس که به جزیره ایسلند رفتند، به دلیل توانایی و غلبه بر مشکلات آن‌جا، توانستند جامعه‌ای تشکیل دهند، ولی گروهی از آنها که به گروئلند رفته بودند، به سبب مشکلات بیش از حد و سختی محیط، مغلوب شدند و شکست خوردند. (فلسفه نوین تاریخ، ص ۱۳۷-۱۴۱۱۶) وی دلیل و کیفیت زوال و سقوط تمدن‌ها را در سه چیز خلاصه می‌کند:

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی ام وی وی کم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

۱. از بین رفتن قوه خلاقیت در اقلیت خلاق و تبدیل شدن به اقلیت حاکم؛
۲. پاسخ و واکنش اکثریت جامعه به روی داد مزبور که عقب نشینی و فقدان هم کاری و اتحاد با اقلیت حاکم است؛

۳. فقدان وحدت اجتماعی در مجموع پیکره اجتماع که نتیجه دو روی داد بالاست.
باید گفت، نداشتن قدرت پاسخ گویی تمدن به هجوم های داخلی و زوال استقلال و اتکای بر خود، علل و علامت افول و تجزیه تمدن است (سروش، ۱۳۵۷: ۹).

از دید توین بی، تمدن ها با تهاجم به وجود می آیند، با تهاجم رشد می کنند و با تهاجم نابود می شوند. اما تهاجم، تنها دلیل نابودی نیست. او البته این را نیز باور ندارد که تمدن ها براساس دوره های ثابت و معین ظهور کنند، رشد یابند و از بین بروند. (توین بی، ۱۳۵۲: ۱۷) وی حتی پیش گویی در مورد تمدن های زنده را سخت می داند. به نظر وی درست است که قواعد و الگوهایی در تاریخ دیده می شود، ولی بر اساس آنها نمی توان پیش گویی کرد؛ چون امور بشری واجد عنصر پیش گویی ناپذیر، یعنی اراده آزاد است. (توین بی، ۱۳۷۰: ۵۸) از دید وی مرگ و نابودی تمدن در اثر خودکشی است. اگر تمدنی نتواند از عهده حل تضادهایش برآید و پاسخ های مناسب و روزآمد به آنها بدهد، محتوم به شکست است. ما موجودات انسانی، موهبت انتخاب داریم و نمی توانیم مسئولیت اعمال خود را به گردن خدا، طبیعت یا سرنوشت بیندازیم. (توین بی، ۱۳۵۲: ۱۷) سرنوشت ما در دست خود ماست که کلامی از قرآن را به یاد می آورد که «خداوند سرنوشت قومی را تغییر نمی دهد مگر خود آن قوم بخواهد». سرنوشت ما در دست خود ماست. (توین بی، ۱۳۷۳: ۱۱) نکته ای که کلامی از قرآن را به یاد می آورد که «خداوند سرنوشت قومی را تغییر نمی دهد مگر خود آن قوم بخواهد».

از نظر او تمدن ها در ضمن کلنچارها و چالش ها پدید می آیند. این کلنچارها می توانند انسانی یا طبیعی باشند (توین بی، ۱۳۵۶: ۹). یعنی گاه تمدن در نتیجه زندگی یک اقلیت خلاق در شرایط سخت طبیعی و در ضمن مبارزه با طبیعت پدید می آید و گاه در نتیجه کلنچارهای انسانی و هجوم و حمله و تهدید های بیرونی بوجود می آید. عامل پدید آورنده تمدن ها عامل بقای آنها هم هست، به این معنا که برای ادامه بقای یک تمدن، باید آن کلنچارها ادامه یابد تا غفلت و سستی بر اهل آن تمدن غلبه نکند. به بیان دیگر فقدان دشمن برای یک تمدن همزی زیان آور است. انحطاط از زمانی آغاز می شود، که دیگر مبارزه ای در کار نباشد و اقلیت خلاق بر خصم خود پیروزی کامل بابد و آسوده خاطر شود. همچنین از عوامل مهم انحطاط یک تمدن اینست که رهبران آن به هجوم های تازه پاسخ های کهنه بدهند (سروش، ۱۳۸۷: ۱۰۵).

مولا علی (ع): مناسب است در اینجا سخن مولا علی را در باب عزت و ذلت اقوام بیان کنیم. ایشان در حقیقت عزت و عظمت مسلمین را پرهیز از تفرقه کینه و بدخواهی می داند و آنها را اموری کمر شکن و ویرانگر می داند

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی ام و سی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

ایشان در خطبه قاصعه می فرماید: بنگرید انگاه که گروه ها فراهم بودند و همگان راه یک آرزو را می پیمودند، چگونه می اسودند و دلها راست بود و با هم سازگار و دستها یکدیگر را مددکار... آیا مهتران سراسر زمین نبودند و بر جهانیان پادشاهی نمی نمودند؟ پس بنگرید که پایان کارشان به کجا کشید، چون میانشان جدایی افتاد و الفت به پراکندگی می انجامید و سخن ها و دلهاشان گونه گون گردید. از هم جدا شدند و به حزب ها گراییدند و خدا لباس کرامت خود را ز تنشان بیرون آورد (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲).

استاد مطهری (ره): در مقدمه کتاب انسان و سر نوشت خود در خصوص انحطاط مسلمین چنین بحثی را آغاز می کند که چرا کار ما مسلمین به اینجا رسید که اکنون رسیده است و به دنبال آن عوامل زیادی را که وی موجب انحطاط مسلمین بوده است فهرست می کند. او مفاهیمی چون تقیه، انتظار فرج و غیره را مطرح می کند البته ایشان در کنار این قبیل مفاهیم از حمله مغول جنگ های صلیبی استبداد حاکمان اسلامی نیز سخن به میان آورده است. استاد مطهری، احیاگر اندیشه ی دینی و مصلح اجتماعی نیز در این مورد سخنان فراوان گفته است. وی در این باره می گوید: «هر مکتب اجتماعی معمولاً درباره ی علل انحراف و انحطاط و هم چنین علل تعالی و ترقی خود اظهار نظر می کند و طرز اظهار نظر یک مکتب درباره ی این مطلب زاینده ی این است که با چه دیدی نسبت به ترقی و انحطاط یا انحراف و استقامت یک جامعه می نگرند. مثلاً اگر کسی ترقی جامعه را فقط در پیشرفت مسائل اقتصادی و انحراف آن را در گرو شکست مادی و اقتصادی بداند یک جور ترقی و انحراف را می نگرد، و اگر کسی انحراف و ترقی را در پیشرفت و تکامل مسائل اعتقادی و اخلاقی بداند به گونه ای دیگر آن مفاهیم را تفسیر می کند.» وی در ادامه می گوید: «عده ای از غربی ها به اسلام حمله می کنند و علت انحراف و انحطاط مسلمین را خود اسلام می دانند، ولی از بحث های آینده روشن می شود که اسلام هیچگونه مسولیتی در انحراف مسلمین ندارد، بلکه مسلمین از تعالیم اجتماعی اسلام منحرف شده و به تبع آن به انحطاط کشیده شدند هم چنان که پیشرفت کشورهای مسیحی از نظر مادی و اقتصادی بر حقانیت مسیحیت دلالت نمی کند. (مطهری، ۱۳۷۳: ۷۰۶) استاد مطهری یکی از عوامل انحطاط مسلمین در عصر حاضر را نابودی و با تحریف معارف دینی دانسته و معتقد است که توحید، نبوت، ولایت و امامت تحریف شده، مفاهیم ارزشی چون صبر، زهد، تقوا، توکل و... مسخ شده و تا وقتی که این مفاهیم، چهره ی حقیقی خود را بر روی مسلمین باز نکنند، آنها ترقی نخواهند کرد. استاد در مقدمه ی کتاب انسان و سرنوشت، فهرستی نسبتاً مفصل از این بحث را ارائه نموده و می نویسد: در جواب علل انحراف و انحطاط مسلمین سه بخش اسلام، مسلمین و عوامل بیگانه مورد بررسی قرار گرفته و افکار و معتقداتی چون: اعتقاد به سرنوشت و قضا و قدر، اعتقاد به آخرت و تحقیر زندگی دنیا، شفاعت، تقیه، انتظار فرج و امثال آن مورد اتهام واقع شده اند. از نظر ایشان برای حل جامع این مسئله لازم است موضوعات زیر مورد تحقیق قرار گیرد:

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی‌ام‌وسی‌ویکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

۱. عظمت و انحطاط مسلمین ، ۲. اسلام و مقتضیات زمان، ۳. سرنوشت و قضا و قدر، ۴. اعتقاد به معاد، ۵. شفاعت ۶. تقیه ۷. انتظار فرج ۸. سیستم اخلاقی اسلام ۹. حکومت از نظر اسلام ۱۰. اقتصاد اسلامی ۱۱. قوانین جزایی اسلام ۱۲. حقوق زن در اسلام ۱۳. قوانین بین المللی اسلام ۱۴. نقاط انحراف ۱۵. جعل و تحریف و وضع حدیث ۱۶. اختلافات شیعه و سنی و اثر آن در انحطاط مسلمین ۱۷. اشعریت و اعتزال ۱۸. جمود و اجتهاد ۱۹. فلسفه و تصوف ۲۰. زمامداران جهان اسلام ۲۱. روحانیت ۲۲. فعالیت های تخریبی اقلیت ها در جهان اسلام ۲۳. شعوبی گری در جهان اسلام ۲۴. جنگ های صلیبی ۲۵. سقوط اندلس ۲۶. حمله ی مغول ۲۷. استعمار(مطهری، ۱۳۷۴: ۲۵)

عوامل کلی و اصلی انحطاط فرهنگ و تمدن ایرانی و اسلامی

۱- انحراف در اعتقاد به قضا و قدر حتمی و سرنوشت محتوم ۲- انحراف در اعتقاد به حیات پس از مرگ ۳- انحراف در فهم تقیه ۴- انحراف در فهم شفاعت ۵- انحراف در فهم انتظار فرج ۶- انحراف در فهم صبر، توکل، تسلیم و رضا ۷- فرقه و تفرقه ۸- رهبری های غلط و رهبران نالایق ۹- خوشگذرانی و تجمل گرایی حاکمان اسلامی (قربانی، ۱۳۶۱: ۲۹۶-۲۹۹).

نمونه هایی از دنیاگرایی مسلمین را که باعث اسراف و فساد و انحرافات دیگر شده در غالب سلسله های حکومتی آنان می توان یافت. چنانکه بعضی از مورخین درباره تجمل گرایی بعضی از سلسله های حاکمیت مسلمین اینگونه نقل کرده اند: «... اما خلفای عباسی علاوه بر آنکه پول را وسیله دفع شر مخالفان خود قرار دادند، برای فراهم ساختن بساط عیش و نوش و تجمل، همه نوع ولخرجی می کردند، کنیزان و غلامان به قیمت های گزاف می خریدند، فرش و اثاث از خز و دیبا و حریر تهیه می کردند، حتی میخ های دیوار را از نقره می ساختند، باغ ها و کاخ ها و گردشگاه ها و شهرهای مخصوص به خود بنا می نمودند، مجالس خوشگذرانی با تجمل فراوان ترتیب می دادند، ندیمان و حاشیه نشینان استخدام می کردند و از حیث خوراک و پوشاک و تفنّن و تنقل همه نوع تجمل فراهم می کردند. (زیدان، ۱۳۷۲: ۳۳۳) دنیا تابع نگاه و نحوه برخورد ماست، اگر دنیا را هدف قرار داده و مشغول آن شدیم، همان می شود که امام علی (ع) فرموده اند: «به راستی که این دنیای شما در نظر من از رگ و پیه و استخوان بی گوشت خوکی در دست جذامی، خوارتر و از برگی ناچیز که در دهان ملخی باشد بی مقدارتر و علی را با نعمتی فانی شونده و لذتی از بین رونده چکار است؟(غرالحکم)

به نظریه های مطرح شده درباب عقب ماندگی وانحطاط تمدن ایرانی واسلامی وقتی به دقت نگریسته می شود.به سه موضوع اساسی و بهم پیوسته به عنوان علت وعامل این عقب ماندگی درنظرگرفته شده است ؛نخست انحراف از مسیر توجه به علم وتوسعه علمی می باشد دوم انحراف درفهم عمیق دین وسومین مسئله

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی ام و سی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

که در روزگار معاصر باید به آنها افزوده شود مسئله شناخت هویت ما می باشد. از اینرو در این قسمت ما به بررسی و تبیین این عوامل در جهت دستیابی به رشد و توسعه علمی می پردازیم.

۱- علم اساس نگرش و بینش اجتماعی مبنای توسعه و تمدن

علم و دانش و دستاوردهای علمی، تنها راه پیمودن توسعه و تمدن می باشد. و همه ما می دانیم که سخت مورد تاکید اسلام و شریعت اسلامی می باشد، اینکه به فرموده قرآن کریم دانایان و نادانان باهم برابر نیستند، اینکه گفته شده، حکمت و دانش گمشده مومن است، علم را ولو در چین بجوید، از تولد تا مرگ در پی کسب علم باشید، مداد العلماء افضل من دماء الشهداء است (مطهری، ۱۳۷۵: ۲۲) همگی در اهمیت و جایگاه علم در زندگی بشری در تمام ابعاد آن می باشد و موضوع علم اساس اندیشه اجتماعی است به عنوان راه حلی از بعد اهمیت و جایگاه علم در رشد و ترقی جامعه می باشد. در واقع باید بدانیم که مبنای همه نگرش ها و بینش های ما در زندگی روز مره ناشی از علم و دانشی است که در زندگی روزمره آموخته ایم. اکنون می خواهیم بدانیم که معنی و مفهوم موضوع علم اساس نگرش و بینش ماست چیست؟ و چگونه می تواند در رشد و توسعه، نقش ایفا کند، ما در این قسمت ابتدا به تبیین این موضوع و سپس تحلیل آن به عنوان راه حل توسعه و تمدن در جامعه می پردازیم.

"علم اساس نگرش و بینش است"، بیانگر این نکته است که تمام کنش ها و واکنش های انسانها در زندگی اجتماعی بر اساس یک فکرواندیشه ای صورت می گیرد اعم از این که علمی باشد یا غیر علمی. به عبارت دیگر افراد جامعه در زندگی روزمره خویش برنامه ریزی می کند، تصمیم گیری می کند، آوازه ها و باوری لذت می برد و آوازه ها و باوری دوری می جوید، از موضوعات و مباحثی دفاع می کند و موضوعات و مسائلی را نادیده می گیرد همه این امور و موضوعات دیگر بر اساس یک سری اطلاعات و دانشی انجام می گیرد که او آنها را آموخته و درونی ساخته است، این علم و دانش قرار گرفته در ساختار فکری و ذهنی او، مبنای این اعمال می باشد. به عبارت دیگر "علم اساس نگرش و بینش اجتماعی است" به معنای این است که معرفتها و دانشهای که انسان در زندگی اجتماعی خویش می آموزد مبنای دیدگاههای او می باشد. و این که نگرش انسان به کدام سمت و سو گرایش پیدا کند، هرگونه علم و دانش و اطلاعاتی که محتوای فکر و اندیشه فرد را بر بگیرد و ساختار آنرا تشکیل دهد، اعم از اینکه فلسفه، الهیات، جامعه شناسی، حقوق باشد و یا رشته دیگری باشد نگرش فرد را در همان مسیر حرکت می دهد. چایلدز یکی از متفکران اجتماعی می گوید آگاهی و ارزش ها مبنای نگرش افراد است و اساسا شکل گیری عقاید را حاصل کنش متقابل آگاهی، ارزشها و نگرشها می داند (راش، ۱۳۹۱: ۱۱۱). به عنوان نمونه، اگر اطلاعاتی که مبنای اصلی ساختار ذهن و اندیشه فرد را بنا نهاده است علم فلسفه و یا علم جامعه شناسی باشد، دیدگاه ها، قضاوتها و تصمیمات او هم بر اساس علم فلسفه و علم جامعه شناسی ساخته می شود. اگر معرفت و آگاهی فرد را ارزشها و اعتقادات دین اسلام شکل داده شده باشد

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی ام وی وی کم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

نگرشها و باورهای او هم متأثر از دین اسلام خواهد بود و اگر اندیشه و اطلاعات ذهنی و فکری فرد ناشی از ارزشها و باورهای دین دیگری باشد، نگرشها و باورهای او هم متأثر از آن دین خواهد بود. البته آنچه دقیقاً باید مد نظر قرار گیرد این است که گرچه فرد ممکن است تحت تاثیر علوم و دانشهای گوناگونی قرار گیرد، ولی آنچه ساختار فکری و ذهنی او را می سازد همان علوم و دانشهای است که او بیشتر از همه به آنها علاقه مند شده است و با آنها خو گرفته است و در یک کلام آنچه که ملکه ذهن او شده اند سازنده دیدگاههای او هستند. به قول میکال راش که در کتاب جامعه و سیاست اش می گوید، اما این معرفت است که اساس اندیشه ها و پدیده ها می باشد (راش، ۱۳۹۱: ۱۱۰).

به عنوان نمونه شما به سیر تدریجی و تکاملی نظریه نجوم در زمین مرکزی، خورشید مرکزی و نظریه کیهانی نیک بنگرید، که روند تاثیر و اثرگذاری علم به عنوان تعیین کننده نگرش ها و بینش های افراد به چه شکلی می باشد. همانطور که می دانید مطابق با اندیشه زمین مرکزی در علم نجوم، زمین مرکز عالم است و خورشید و سیارات دیگر به دور زمین می چرخند و طبق نظریه خورشید مرکزی خورشید مرکز عالم است و این زمین و سیارات دیگر است که به دور خورشید می چرخند. و بر اساس نظریه کیهانی که مدعی است نه تنها زمین خورشید که کل منظومه شمسی در حال حرکت است. (دگانی، ۱۳۸۷: ۱۱) همچنین ارسطو در مورد اجرامی که آسمانی اند معتقد بود که آنها با حرکت دورانی خاص خودشان که حرکتی مستدیر است به دور مرکز عالم که زمین است در گردش اند. (باربور ۳۱: ۱۳۶۲) حال سوال اساسی این است که چرا وقتی گالیله نظریه زمین مرکزی افلاطون و بطلمیوس را رد کرد و مدعی نظریه خورشید مرکزی شد کسی حرف او را نپذیرفت، و حتی به خاطر این نظریه اش محاکمه هم شد. (کالین ۲۳: ۱۳۸۲). زیرا علم و دانشی که مردم روزگارش به عنوان اندیشه و تفکر اصلی پذیرفته بودند، و به تدریج و در طول زندگی روزمره شان آموخته بودند و با آن انس گرفته بودند و بر آن اساس اجتماعی شده بودند، اندیشه زمین مرکزی بود نه نظریه خورشید مرکزی. یعنی مبنای بینش و نگرش افراد جامعه در رابطه با وضعیت و شرایط خورشید و زمین و سیارات دیگر علم زمین مرکزی بود. و آنها هم از این منظر و نظریه به عالم می نگریستند چون مبنای فکر و اندیشه ای که آنها آموخته بودند این نوع علم بود. به تدریج و در طول زمان و بعد از سالیان سال هم که نظریه و علم خورشید مرکزی بعنوان نظریه علمی صحیح تر جایگزین نظریه زمین مرکزی در میان مردم و در میان اندیشمندان شده و رواج و گسترش یافت، نظر مردم و جامعه نسبت به نظریه قبلی دگرگون گشت. و امروز هم که اندیشمندان مدعی این علم و دانش اند که رکل منظومه شمسی در حرکت است بینش و نگرش مردم هم بر این اساس شکل گرفته که دیگر خورشید مرکز عالم نیست، چراکه او خود به دور چیزی می چرخد و حرکت می کند. (دگانی، ۱۳۸۷: ۱۱)

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی ام و سی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

به مورد دیگر دیگر که سعادت و رستگاری انسانها در نظام هستی می باشد، توجه کنید. نگرش های متفاوتی در این باره وجود دارد. نگرش هایی که نشان از تفاوت علم و دانشی است که هر کدام به عنوان مبنای تفکر و باور خود برگزیده اند در واقع هر کدام مطابق بانوع علم درونی کرده و ملکه ذهن ساخته خویش نگرشی دارد که با نگرش دیگرانی که علم و دانش دیگری را مبنای تفکر خود قرار داده اند متفاوت است. در واقع در ارتباط با سعادت و رستگاری انسانها دو گروه وجود دارد، عده ای نجات و سعادت را از آن اکثریت انسانها می دانند مانند متفکرانی چون بو علی سینا، ملاصدرا، استاد مطهری و حتی جان هیک متفکر و دین شناس بزرگ مغرب زمین و گروه دیگر که انحصار گرایان باشند سعادت و رستگاری را در اختیار گروه خاص و نگرش خاصی می دانند. استاد مطهری در این مورد می فرماید، آن چه در مجموع استفاده می شد این است که مردمی که به شکلی از شکل ها قصور داشته اند نه تقصیر خداوند آن ها را معذب نمی سازد. از لحن آیه مستضعفین (نساء/ ۹۷-۹۹) اشاره ای به شمول عفو و مغفرت الهی برای این گروه استنباط می شود. (مطهری، ۱۳۸۴: ۲۹۷-۲۹۹) بوعلی سینا متفکر بزرگ اسلامی در مورد سعادت و رستگاری انسانها معتقد به سعادت و حق و حقیقت دانستن اکثریت انسانها می باشد او در کتاب اشارات در این باره می گوید: "مردم از لحاظ سلامت جسم و همچنین از لحاظ زیبایی جسم به سه دسته تقسیم می گردند: از لحاظ جسمی یک عده در کمال سلامت جسم و یا در کمال زیبایی اندامند، و یک عده در نهایت زشتی و یا بیمار تنی هستند. هر یک از این دو گروه در اقلیتند. گروهی که اکثریت را تشکیل می دهند مردمی هستند که از لحاظ سلامت و مرض و همچنین از لحاظ زیبایی و زشتی متوسطند، نه سلامتی و اعتدال مزاج مطلق دارند و نه مانند ناقص الخلقه ها دچار نقص و بیماری دائم می باشند، نه زیبایی زیبا هستند و نه زشت زشت. از لحاظ روحی و معنوی نیز مردم همین طورند، یک عده شیفته حقیقتند و یک عده دشمن سرسخت آن. گروه سوم متوسطین و اکثریت هستند که نه مانند گروه اول شیفته و عاشق حقیقتند و نه مانند گروه دوم دشمن و خصم حقیقت. اینان مردمی هستند که به حقیقت نرسیده اند ولی اگر حقیقت به ایشان ارائه گردد از پذیرش آن سرباز نمی زنند". به عبارت دیگر از نظر اسلامی و با دید فقهی، آنها مسلمان نیستند ولی از لحاظ حقیقت، مسلم می باشند، یعنی تسلیم حقیقتند و عناد با آن ندارند. بوعلی پس از این تقسیم می گوید: «و استوسع رحمه الله»؛ "رحمت الهی را وسیع بدان و آن را در انحصار یک عده محدود مشمار" (طوسی، ۱۴۰۴: ص- ۸۳) ملاصدرا هم در تائید سخن و نظر بوعلی سینا می گوید: مبادا چنین گمان کنی که سعادت اخروی فقط یک نوع است، آن که هلاکت سرمدی می آورد و آن که عذاب آواراست یک نوع رذایل مخصوصی است که در اقلیت مردم است به سخن کسانی که می گویند نجات تنها از آن عده مخصوصی است، گوش مسپار و رحمت خداوند را واسع بدام و گسترده گیر. (سروش، ۱۳۸۷: ۳۹۲)، و در همین ارتباط استاد مطهری نیز در کتاب حق و باطل نظری دارد. اومی گوید، اگر کسی ظاهر جامعه را ببیند و

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی ام و سی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

به اعماق آن نظر نیندازد همان قله های شامخ و افراد چشم پر کن را می بیند مثلا اگر برگردیم به قرن سیزدهم در ایران ، اول کسی که چشممان به او می افتد ناصرالدین شاه است و ممکن است فکر کنیم که همه مردم همان طور بوده اند ، در صورتی که اگر همه مردم مثل ناصرالدین شاه بودند ، اصلا امروز ایرانی وجود نداشت اگر همه مردم هارون الرشید بودند و ماهیت هارون الرشیدی داشتند ، محال بود جامعه اسلامی باقی بماند چون هارون الرشید مظهر ظلم و تجاوز و دروغ و خدعه و شهوترانی و بی عفتی و ناپاکی بود آیا اگر همان وقت ما می رفتیم به تمام روستاهای کشور اسلامی ، هر چه می دیدیم هارون الرشید بود ؟ هرگز این طور نبوده است هارون الرشید از صدقه سر آن اشخاص ، از صداقت ، امانت ، درستی و حقیقت آنها زندگی می کرد ، حالا اگر هزار نفر هم هارون الرشید و اطرافیانش بوده اند ، این نباید معیار ما باشد که شر غلبه داشته است . شما اگر به همین مسیحیت تحریف شده نگاه کنید و بروید در دهات و شهرها ، آیا هر کشیشی را که می بینید ، آدم فاسد و کثیفی است ؟ والله میان همین ها صدی هفتاد هشتادشان مردمی هستند با یک احساس ایمانی و تقوا و خلوص که به نام مسیح و مریم چقدر راستی و تقوا و پاکی به مردم داده اند ، تقصیری هم ندارند ، آنها به بهشت می روند ، کشیش آنها هم به بهشت می رود ، پس حساب روحانیت حاکم فاسد مسیحی و پاپها را باید از اکثریت مبلغین و پیروان مسیح جدا کرد (مطهری، ۵۲: ۱۳۷۵).

این نظر گروه اول مبنی بر سعادت و نجات اکثریت انسانها می باشد. گروه دوم در ارتباط با همین مسئله معتقد به نجات ورستگاری تنها خود و آیین و اعتقادات خود می باشند. جان هیک، به عنوان شاخص ترین نظریه پرداز درباره ی تنوع و تکثر ادیان، معتقد است که ادیان مختلف در سالیان گذشته نسبت به یکدیگر در جهل مطلق به سر می بردند. (هیک، ۱۳۸۱ : ۲۴۲). او که آنها را انحصارگرایان می داند ، درباره آنها می گوید : از منظر انحصارگرایی نجات شناختی، فقط کسانی می توانند وارد بهشت شوند که مسیحی باشند (هیک، ۵۱: ۱۳۸۴) انحصار گرایی دینی در مسیحیت از اهمیت و برجستگی خاصی برخوردار است. عیسویان تنها راه نجات و رهایی بشر را، فدیة حضرت مسیح که هدیه خداوند به بشریت است، می دانند، از همان اوایل قرن سوم میلادی این عقیده جزمی مطرح شد که «در بیرون از کلیسا، رستگاری نیست» این انحصار انگاری هم چنان تأیید و تقویت یافت و از طریق این تلقی که فقط مسیحیان می توانند رستگار شوند، سلسله جنبان نهضت های تبلیغی- تبشیری در قرن های هجدهم و نوزدهم شد (۱۳ : الیاده ، ۱۳۷۹ : ۳۰۲) . بر اساس این نگرش فرقه های مختلف مسیحی تنها راه نجات و رستگاری را مسیحیت می دانند با این تفاوت که پروتستان ها بر این باورند که انسان با ایمان خود شخصا باید به ندای عیسی (ع) پاسخ دهد و ایمان به تنهایی برای نجات کافی است. (میشل، ۱۳۷۷ : ۱۰۸) . این تفسیر از نجات مختص انحصارگرایان مسیحی است. بنابر این، از منظر

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی ام وی وی کم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

انحصارگرایی نجات شناختی، فقط کسانی می توانند وارد بهشت شوند که مسیحی باشند (هیگ، ۱۳۷۹ : ۵۷)

سخن گروه اول یعنی افرادی چون بوعلی، ملا صدرا و استاد مطهری (ه) مبنی بر نجات و رستگاری اکثریت انسانها می باشد، والبته که کیفیت و درجات آنها را هم مد نظر دارند. و در مقابل گروه دوم معتقد به رستگاری انحصاری دین و آیین خویش می باشند، به راستی علت این تفاوت در نگرش و بینش آنها چه می تواند باشد؟ چرا عده ای اکثریت انسانها وعده ای دیگر نجات و رستگاری را انحصاری می دانند؟ پاسخ همان بود که در رابطه با دیدگاه زمین مرکزی و خورشید مرکزی گفته شد. "علم اساس نگرش و بینش افراد است" به دیگر سخن، نوع علوم و دانشهایی که فرد آنها را کسب می کند و در ذهن و شخصیت خویش درونی می سازد مبنای دیدگاه ها و نظریات او در زندگی اجتماعی می باشد. در واقع نوع علم نوع نگرش ما را تعیین می کند، اگر علم و دانشی که ما آموخته ایم مبتنی بر زمین مرکزی و یا بر اساس رستگاری دین و آیین ما به تنهایی و انحصارگونه باشد، نگرش ما هم به همین مسیر سوق داده می شود. و اگر علم و اطلاعاتی که ساختار تفکر و اندیشه ما را شکل می دهد بر پایه خورشید مرکزی و یا نجات و رستگاری اکثریت انسانها باشد دیدگاهها و نظریات ما هم به همین منوال بنا می شود. پس آنچه تعیین کننده نگرش و بینش ماست نوع علوم و دانشهای کسب شده مادر زندگی اجتماعی می باشد، یا همان که در ابتدا مطرح شد که "معرفت اساس نگرش و بینش اجتماعی است." چرا که همه زندگی اجتماعی انسانها اعم از این که متفکران باشند و یا توده های مردمی تحت تاثیر علم و دانشی هستند که آنها را در طول زمان آموخته اند و این علوم و دانش ها ساختار فکرو اندیشه آنها را شکل داده است.

اکنون که ما متوجه شدیم که اساس زندگی اجتماعی بر اساس علوم و دانش و تجربه علمی روی می دهد، این نکته حائز اهمیت است که در جامعه باید به نشر علوم و دانش هایی بپردازیم که ما را به توسعه و تمدن برساند. این علوم و دانش منطقی و توسعه گرا باید دارای ویژگی های مختص علم و دارای چهارچوب علمی و روش تحقیق علمی باشد. وقتی که طبق اصول علمی و منطقی به نشر و ترویج علوم دانش بپردازیم به تدریج و در طول زمان جامعه به هدف اصلی و توسعه لازم خواهد رسید. به عبارت دیگر وقتی متوجه شدیم که نشر علم مبنای بینش و نگرش افراد است باید بدانیم که ترویج ارزشهای اخلاقی چون دوستی، مهربانی، صلح، ادب، عدالت و آزادی در جامعه، رفتار، گفتار و عمل عادلانه، دوستانه و مهربانانه شکل خواهد داد. و ترویج علم و دانش غیر منطقی، خرافی، و متعصبانه رفتار و اعمال این چنینی را در جامعه درونی می سازد. پس باید این نکته را در نظر داشته باشیم که همه چیز مادر زندگی ریشه و مبنای علمی و دانشی و تجربی دارد اعم از اینکه آگاهانه باشد و یا نا آگاهانه باشد رفتار ما به همان مسیر حرکت می کند.

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی ام و سی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

۲- شناخت هویت (اسلامی، دینی و غربی)

دردنیای مدرن و پیشرفته امروزی که ما با آن مواجهیم بویژه به عنوان یک ایرانی و مسلمان؛ سه فرهنگ را باید در کشورمان مد نظر داشته باشیم. چرا که یک از مهم ترین راه های دست یابی به توسعه و پیشرفت همه جانبه در جامعه؛ برقراری تعادل بین این سه فرهنگ می باشد. امروزه همه ما در درجه اول ایرانی هستیم؛ زبان ما؛ خط ما؛ ادبیات ما؛ عید نوروز ما؛ همگی ایرانی اند که سالیان سال با آن زندگی کرده ایم. دوم فرهنگ اسلامی می باشد که در حقیقت ایرانی ها با تمام وجود آن را توسعه دادن و امروزه بخش عمده ای از اصالت و وجود ما را دین مبین و رهایی بخش اسلام می باشد و سومین فرهنگ غربی می باشد که ما امروزه با آن مواجهیم. تلویزیون؛ اتومبیل؛ هواپیما؛ کامپیوتر و هزاران نمونه دیگر همگی از غرب آمده است. آنچه باید ما در نظر داشته باشیم نقد و برسی نقاط منفی و مثبت هر سه فرهنگ می باشد و چشم بسته در برابر آنها ظاهر نشویم. به طور خیلی ساده باید متذکر شد که ما ایرانیان اکنون، یعنی از حدود صد و پنجاه سال پیش به این طرف در دل سه فرهنگ زندگی می کنیم. ساکنان سرزمین های سه فرهنگ هستیم که هر سه در کنار یکدیگر و بلکه درهم تنیده ما را در آغوش خود گرفته اند. فرزندان ما امروز که به دنیا می آیند، خود به خود و خواه ناخواه از میوه های این سه درخت که متعلق به سه فرهنگ است میوه می چینند و برخوردار می شوند و تغذیه می کنند. تفکیک آنها گاهی آسان نیست اما با نگاه دقیق می توان آنها را از هم تفکیک کرد. حرف اصلی من این است که تا توازی میان این سه فرهنگ برقرار نشود بار ما بار نخواهد شد، روز ما روشن نخواهد شد و احوال ما سامان کاملی نخواهد گرفت. به طور خیلی ساده سخن من این است که ما ایرانیان اکنون، یعنی از حدود صد و پنجاه سال پیش به این طرف در دل سه فرهنگ زندگی می کنیم. ساکنان سرزمین های سه فرهنگ هستیم که هر سه در کنار یکدیگر و بلکه درهم تنیده ما را در آغوش خود گرفته اند. فرزندان ما امروز که به دنیا می آیند، خود به خود و خواه ناخواه از میوه های این سه درخت که متعلق به سه فرهنگ است میوه می چینند و برخوردار می شوند و تغذیه می کنند. تفکیک آنها گاهی آسان نیست اما با نگاه دقیق می توان آنها را از هم تفکیک کرد. حرف اصلی من این است که تا توازی میان این سه فرهنگ برقرار نشود بار ما بار نخواهد شد، روز ما روشن نخواهد شد و احوال ما سامان کاملی نخواهد گرفت.

مصلحانی که عزم خدمت به این کشور دارند نباید از این مبدأ حرکت کنند که آنچه میان ما نروید است با ما بیگانه و بلکه دشمن است. این رأی ویرانگری است. دوم این که در پی این نباشند که یک فرهنگ را به طور درست غلبه قطعی به فرهنگهای دیگر بخشند. سوم این ملاک خودی بودن متعلق به سرزمین یا دین ما بودن نیست. ملاک خودی بودن حق بودن است و مقبول خودیها افتادن. چهارم این که هر فرهنگ عناصری دارد که باید از آنها توبه کرد و عناصری هم دارد که باید با آنها آشتی کرد و به عبارت دیگر از یک حیث ما

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی ام و سی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

متکی به فرهنگیم و از حیث دیگر متکای آنیم (فرهنگ به ما تکیه دارد، و باید آن را پاس بداریم . پنجم این که ارجی که به این فرهنگ ها نهاده می شود، کوششی است برای گشودن دریچه آنها به روی یکدیگر، آشنا کردن آنها با یکدیگر و شستشوی مستمر این فرهنگها از خرافه ها و از زوائد فرهنگ کش. ششم داد و ستد عزتمندانه را با تقلید ذلیلانه و بی حجت و مرعوب شدنهای ستم کشانه و زبوانه و جیوبانه (از روی ترس) یکی نگرفتن و هفتم بر جبر عجز آفرین تاریخ و بر مروجان آن نفرین نفرستادن و چالاک و توانا و مختار در عرصه مبادلات فرهنگی ایستادن و پاسبانی حق اختیار کردن و فرهنگ قومی و اسلامی خود را پایان یافته نشمردن. (سروش، ۱۳۷۷: ۱۸۵)

۳- فهم عمیق و صحیح دین

دین می تواند دستمایه تحقیق محققان و تکلم ورزی متکلمان و گشودن عقده های سخت بر کیسه های تهی گردد و سالها و قرن ها موضوعی برای پژوهش و بحث و نزاع و تکفیر و تفسیق و فرقه فرقه شدن باشد این هم در کلمه علم ریسمان شناسی است. اما بهره جستن دقیق و درست از این ریسمان این نیست، بلکه رستگاری و رهایی جستن از بن چاه است. درست مثل کسی که نسخه شناس کتاب کیمیای سعادت باشد و بداند چه نسخه هایی از آن، متعلق چه قرنی در کدام کتابخانه های دنیا وجود دارد اما یک بار هم احوال خود را بدان کتاب عرضه نکرده باشد تا حس وجودش به کیمیای سحر انگیز آن زر شود. و باز مثل آن کس که کتاب را بالش کند و زیر سر نهد. قرآن بی حرف و سخن نیست، و سخن خود را با کسانی در میان می گذارد که در حضور او بنشینند و از او بپرسند. کسانی که پرسشی ندارند یا نمی دانند از او چه می خواهند و در او از کجا نظر می کنند، از او بهره کمتری می یابند. ما در برابر «شریعت» همان وضع را داریم که در برابر «طبیعت» پاره ای از عالمان و فیلسوفان علوم طبیعی بدرستی درباره طبیعت گفته اند که انسان برای شناخت طبیعت باید سؤالاتی را در برابر آن بنهد تا پاسخ طبیعت را درباره آنها بشنود. مگر همه آدمیان یکسان با طبیعت روبرو نمی شوند؟ و مگر باران و ابر و آفتاب و خاک و . . . در برابر همه یکسان قرار ندارند. پس چرا همگان دانشمند نیستند و به قوانین طبیعت وقوف ندارند؟ «صرف نگاه کردن به زمین کسی مهندس زمین شناسی نخواهد بود ولی» قوانین طبیعت را کسی می فهمد و صدای او را می شنود که با تکیه بر مبانی و روشهای معین، در برابر آن پرسشی نهاده باشد، با او وارد گفتگو شده باشد و برای شنیدن سخنان او گوشی شنوا داشته باشد. این امر عیناً در باب شریعت هم صادق است. برای استخراج کنوز و گوهرهای مکنون در دل طبیعت و شریعت و تاریخ، باید دست به حفاری این سه منبع معرفت آموز گشود. بدون این حفاری و کوشش و دست ورزی و تصرف به جایی نخواهیم رسید. مطابق تحلیلی که عرضه کردیم می توانیم دریابیم که چرا این دین عزت آفرین از وقتی به بعد مایه انحطاط مسلمین شد. علتش مختصراً این بود که مسلمین ابتدا سودای دیگر یافتند و سپس دین را

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی‌ام‌وسی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

دستمایه توجیه وضع خود و ابزار رسیدن به هواهای تازه خود کردند و همین سبب شد تا هم فهم عزیزانه از دین بدل به فهم ذلیلانه شود و هم این فهم ذلیلانه توجیه گر ذلت و تقویت کننده آنها باشد.

طرح پرسشی مطلب را روشن تر خواهد کرد: آیا مسلمین از وقتی که دین را بد فهمیدند دچار انحطاط شدند، یا وقتی که دچار انحطاط شدند دین را بد فهمیدند؟ این پرسش و داوری در خصوص پاسخ آن برای آینده مسلمین از اهمیت بسیاری برخوردار است. یک انسان دیندار و پر دغدغه که مصیبت تاریخی - فرهنگی مسلمین را از آن حیث که مسلم اند می بیند و دردمندانه در پی چاره جویی آن مصائب است، گریزی ندارد از اینکه، اولاً این سؤال برای خود مطرح کند، ثانیاً به طور سنجیده و دقیق و مستدل به آن پاسخ بگوید، این امر در گرو شناختن دقیق گوهر و ماهیت دین است. در میان نوشته ها و گفته های کثیری از مصلحان دینی، به طور ضمنی و تلویحی پاسخ این پرسش را چنین می یابید که مسلمین از وقتی که دین را بد فهمیدند دچار انحطاط شدند. اما شاید و گویا موضوع کاملاً به عکس است: مسلمین از وقتی که دچار انحطاط شدند، دین را بد فهمیدند. یعنی از وقتی که «سودای سر بالا» را از دست دادند، همان ریسمان که روزی آنان را از ته چاه برآورده بود، از آن غفلت کردند و به ته چاه سقوط کردند و همان منبع که فهم عزیزانه اش، عزت آفرین بود، مدرسه ای شد برای تدریس کاهلی و کژ بینی و تاریک اندیشی و . . . چرا بسیاری از مصلحان و متفکران و پیشروان ما پاسخ اول را برگزیده اند؟ ظاهراً علت امر این است که تصور می کردند اگر جواب دوم بدهند به قداست و عظمت و اولویت دین لطمه خواهند زد، و دین را از منزلت والایش فرو خواهند افکند و به آن نقشی ثانوی و طبعی در حیات انسانی خواهند بخشید، چرا که در پاسخ دوم گویی آدمیان نقش مهم تر از دین در سعادت و شقاوت خود دارند. اگر تشخیص این باشد که مصیبت و انحطاط مسلمین از بد فهمیدن دین آغاز شد، نتیجه عملی این خواهد بود که امروز هم بخواهیم مشکلی را حل کنیم باید بکوشیم تا مفاهیم اسلامی را پالایش کنیم و معانی صحیح شان را در اختیار مسلمین بگذاریم و هنگامی که نیکو فهمیدن دین آغاز شد، آن عزت سابق نیز دوباره احیا و تکرار خواهد شد، و مسلمانان به تمدنی پر شکوه دست خواهند یافت.

به همین دلیل است که کوشش مشکور بسیاری از متفکران مصروف آن شد که دوباره مفاهیم دینی - اسلامی نظیر «صبر» «توکل» و کثیری دیگر را معنا کنند و باز شناسانند و نباید به دروازه های تاریخ چشم بدوزیم تا مصلحی ظهور کند و ما را از این گرداب فلاکت نجات دهد. ما از «توکل» دست روی دست و نهادن و کار خود را به خدا و نهادن را فهمیده ایم. به قول استاد سبحانی دایره وظایف مسئولیت و تکالیف خود را نباید در دایره کار خدا درهم آمیخت دو دایره جداگانه با ویژگی ها و خصوصیات خاص خودشان، از قضا و قدر، دست پا بسته بودن، و از تقیه، جهاد نکردن و بهانه جستن برای بیکاری و از صبر کردن، نشستن و تماشا کردن و تو سری خوردن را دریافته ایم.

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی ام و سی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

این کج فهمی های مصیبت آفرین باید زوده شوند و متفکران مصلحان و دردمندان باید به ما بیاموزند که معنای صحیح این مفاهیم کدام است. هنگامی که آن فهم درست و تصحیح حاصل شد به قول امام البنا تطهیر افکار و تعمیر افکار صورت گرفت کار ما نیز سامان خواهد گرفت و عزت و سربلندی از دست رفته به دست خواهد آمد. اگر بدانیم که فی المثل «انتظار» یعنی اعتراض، صبر یعنی مقاومت و پیکار - تقیه یعنی جهاد مخفیانه، تقدیر یعنی تکیه بر اصل علیت و ثمر بخشی فعالیت، آیا باز هم ذلیلانه خواهیم نشست و تن به ستم خواهیم داد؟ اما و هزار اما اگر شما پاسخ دیگری به آن پرسش بدهید ماجرا کاملاً به عکس خواهد شد. حتی اگر آن پاسخ، پاسخ نخستین را هم بپذیریم که مصیبت تاریخی مسلمین از وقتی آغاز شد که دین را بد فهمیدند، آیا حق نداریم که بپرسیم چه شد که مسلمانان قبل از آن هنگام، دین را درست می فهمیدند و امورشان به سامان و عزتشان محفوظ بود، اما وقتی که این مفاهیم دینی را بد فهمیدند و به دنبال آن بد فهمی دچار آن عواقب سوء شدند؟ اگر این سؤال را مطرح کنیم ناچار در پاسخ، به آنجا می رسیم که پای یک عامل بیرون از دین را در میان آوریم، یعنی نشان دهیم که چیزی در عالم بیرون رخ داده است که چنان عواقبی را به دنبال آورده است. یعنی آن بد فهمی مسبوق به انحطاط، نه انحطاط مسبوق به بدفهمی. جای علت و معلول را باید به درستی شناخت که درک ارتباط صحیح میان این مقولات در تصمیم گیری و عمل ما تأثیر کلی خواهد داشت. قرآن مسلمانان را به همین معنا راهنمایی می کند خداوند می فرماید: «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی ینزلوا ما بانفسهم» و در آیه دیگر می فرماید: «ذلک بان الله لم یک متغیراً نعمه انعمها علیّ (انفال ۵۳) مفاد این دو آیه این است که وقتی آدمیان تغییر کنند نعمتی هم که در دستشان است تغییر خواهد کرد. و به تعبیر ساده تر، وقتی مردمی قدر نعمتی را نشناسند یا آن را بد به کار برند نعمت هم بدل به نعمت خواهد شد و راه زوال خواهد پیمود.

مسلمین تا سودای سر بالا داشتند، دین را عزیزانه می فهمیدند و همین توکل و صبر و شکر و ... توجیهی شد برای زندگی منحن و تاریک اندیشه های معرفت آزار و این نشان می دهد که فهم دینی یک قوم آینه معیشت و معرفت آنان است. و از این برای آن پشتوانه تئوریک می سازند. و همه است معنای بدل شدن نعمت به نعمت در اثر بدل شدن شاکر نعمت به کافر نعمت در این دین وحدت بخش و عزت آور، چندان فرقه ها پدید آمد و هر طایفه بر حقانیت خود و بطلان دیگران چندان اصرار ورزید که گویی دین اصلاً برای تفرقه نازل شده است به قول سید جمال الدین گویی مسلمین اتفاق ورزیدند که با هم اتفاق نورزند و اتحاد کردند با هم متحد نشوند و وقتی این تفرق تکفیر و تفسیق آغاز شد مسلمین دیگر روی خیر و عظمت را ندیدند. همان چیزی که می توانست وحدت قدرت آفرین بیاورد مایه تفرقه و ضعف آور شد (سروش، ۱۳۸۷).

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی ام و سی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

نتیجه گیری و پیشنهادات:

معرفت هویتی اجتماعی دارد و با افزوده شدن قطره قطره و تدریجی وبا تعب و کوشش وسیع و جمعی افراد بسیار متولد می شود و پا می گیرد. هیچ فردی به تنهایی قادر به خلق علم نیست. آنچه در کتابها و در کلاسها می خوانیم پشت سر سطر سطرشان صدها دانشمند نشسته اند. هر کلمه آنها را صدها دانشمند بوجود آورده اند و روح آنها در آنجا حاضراست. علم جز در یک محیط جمعی خلق نمی گردد و شستشو و پولایش نمی یابد و معرفت و فکر ذاتا آزادند و از جایی و کسی غیر همجنس خود دستور نمی گیرند. بر اندیشه ها جز اندیشه ها فرمان نمی رانند. (سروش، ۱۳۸۰) آنچه به عنوان نتیجه گیری و پیشنهاد در پایان می توان گفت این است که تنها راه رشد و توسعه همه جانبه در جامعه و زندگی فردی و اجتماعی کسب علم، نشر علم و ترویج علم و دانش می باشد علم مرز نمی شناسد و در همه جا می روید، مهم نحوه کاربرد و استفاده صحیح از آن می باشد. چرا که باید بدانیم ترویج و آموزش علوم و دانش هایی که مبنای علمی، منطقی داشته و مبتنی بر باورهای انسانی، اخلاقی و الهی باشد و در جهت زندگی اجتماعی دوستانه و مهربانانه باشد، خلق و خوی مردم و آداب و معاشرت مردم و باورهای مردم هم به همین روش اجتماعی و تربیت می شود. و اگر علوم و باورها ترویجی در جامعه مبتنی بر بنیان غیر علمی، غیر عقلی و خرافی و غیر اخلاقی و تعصبات کور باشد ماحصل آن نفرت، دشمنی، جنگ، درگیری و در یک کلام گروه های تکفیری و جنگ طلبانه می باشد. تفکر و ابتکار و وقف هیچ عصری و نسلی نیست. از دستاوردهای همگان باید بهره جست. هیچ کس را نباید از زیرورو کردن بنیانهای بلند و رفیع معرفتی ناتوان پنداشت یعنی شما این موضوع را باید در نظر داشته که دستاوردهای علمی و معرفتی که مبنای یک جامعه قرار می گیرد، ماحصل زمانها و دوره های گوناگون و متفاوتی است. و ان نکات باید مد نظر ما قرار گیرد:

- ۱- سنگ بنای رشد و توسعه زندگی اجتماعی اعم از ارزشهای دینی، اخلاقی و انسانی ترویج علم می باشد
- ۲- در رشد و توسعه علوم و آموزه ها علمی و فرهنگی نباید توقع و انتظار نتایج و پیامد های سریع و زود هنگام داشت بویژه در حوزه علوم انسانی که تغییر و تحول در این مجموعه دیرتر و ناملموس ترمی باشد
- ۳- گفتگو، مبادله و نقد متقابل میان دانشمندان و صاحب نظران، پر حرمت ترین اصل در جامعه علمی است
- ۴- به هیچ نظریه علمی نباید دل بست و در هیچ تئوری نباید مسکن گزید حرمت نهادن علم و قدر شناسی از آن ایجاب می کند که به توقف دانش رضایت ندهیم
- ۵- بنا نهادن یک موسسه علمی و آموزشی متشکل از تمام رشته ها برای بیان آراء و نظریات خود
- ۶- مبنا قراردادن این آراء و اندیشه ها جهت ترویج آموزش و تعلیم صحیح در جامعه
- ۷- پذیرش نظریات جدید به عنوان یک اصل در این مجموعه
- ۸- نشست های منظم و دقیق این مجموعه در بیان و تبادل آراء

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی‌ام‌وسی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

منابع:

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه
۳. غررالحکم و درر الکلم
۴. ابن خلدون، عبد الرحمن، ۱۳۶۲، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین مختار گنابادی، تهران انتشارات علمی و فرهنگی
۵. اطهری مریان، ۱۳۷۸، سید حسین، کالبد شکافی زوال و انحطاط سیاسی از دیدگاه ابن خلدون و ماکیاول، تهران، نشر بقیه
۶. الیاده، میرچا، ۱۳۷۵، دین پژوهی، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
۷. باربور، ایان ۱۳۶۲؛ علم و دین، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران، دانشگاه صنعتی شریف
۸. بازارگادی، بهاءالدین؛ ۱۳۵۶، فلسفه نوین تاریخ، تهران، چاپ اول، انتشارات نیلوفر،
۹. توین بی، آرنولد، ۱۳۵۵، آینده نامعلوم تمدن، ترجمه جهانپور، فرهنگ چاپ دانشگاه اصفهان
۱۰. توین بی، آرنولد، ۱۳۵۲، تمدن در بوته آزمایش، ترجمه: ابوطالب صارمی، تهران چاپ اول، انتشارات امیر کبیر،
۱۱. توین بی، آرنولد، ۱۳۷۰، مورخ و تاریخ، ترجمه حسن کامشاد، چاپ اول، انتشارات خوارزمی، تهران.
۱۲. توین بی، آرنولد، ۱۳۷۳، جنگ و تمدن، ترجمه: خسرو رضایی، تهران چاپ اول، انتشارات علمی و فرهنگی،
۱۳. توین بی، آرنولد، ۱۳۵۶؛ تحقیقی در باب تاریخ، ترجمه؛ وحید مازندرانی، تهران چاپ دوم، انتشارات توس
۱۴. توین بی، آرنولد ۱۳۷۶ بررسی تاریخ تمدن، ترجمه: محمدحسین آریا، تهران، چاپ اول، انتشارات امیر کبیر
۱۵. جانسون، چالمرز، ۱۳۶۳، تحول انقلابی، ترجمه الیاسی، حمید - تهران انتشارات امیر کبیر
۱۶. جمعی از نویسندگان علل پیشرفت و انحطاط مسلمین، قم، ۱۳۸۸
۱۷. دگانی، مایر، ۱۳۸۷ نجوم به زبان ساده - ترجمه محمدرضا خواجه پور تهران - چاپ سوم
۱۸. زیدان، جرجی، ۱۳۷۲، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهر کلام، تهران، نشر: تهرانسال

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی ام وی وی کم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

۱۹. رادمنش ، عزت الله ، ۱۳۶۵، کلیات عقاید ابن خلدون در باب فلسفه تاریخ ، چاپ اول تهران ، انتشارات قلم ،
۲۰. راش، مایکل ، ۱۳۹۱، جامعه و سیاست ، ترجمه منوچهر صبوری، تهران ، نشر سمت
۲۱. سروش، عبدالکریم، ۱۳۸۰، تفرج صنع، تهران ، موسسه فرهنگی صراط
۲۲. سروش، عبدالکریم، ۱۳۷۷، رازدانی و دینداری و روشنفکری، تهران ، موسسه فرهنگی صراط
۲۳. سروش، عبدالکریم، ۱۳۸۷، مدارا و مدیریت ، تهران ، موسسه فرهنگی صراط
۲۴. سروش، عبدالکریم، ۱۳۵۷، فلسفه نظری تاریخ، چاپ اول، تهران، انتشارات حکمت
۲۵. طوسی، نصیر الدین ۱۴۰۴، شرح اشارات، قم: منشورات مکتبه آیت الله المرعشی نجفی
۲۶. سروش، عبدالکریم، مدارا و مدیریت، ص ۱۰۵ تهران ، موسسه فرهنگی صراط، چاپ ۱۳۸۵
۲۷. قربانی، زین العابدین، ۱۳۶۱، علل پیشرفت اسلامی و انحطاط مسلمین، تهران ، دفتر نشر فرهنگ اسلامی
۲۸. کالین، رونان، ۱۳۸۲، تاریخ علم کمبریج، ترجمه: حسن افشار، تهران ، نشر مرکز
۲۹. محیط طباطبائی ، محمد؛ ۱۳۷۰ ، سید جمال الدین اسدآبادی و بیداری مشرق زمین، تهران چاپ اول، دفتر نشر فرهنگ اسلامی،
۳۰. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۵، ده گفتار، تهران، انتشارات صدرا
۳۱. مطهری ، مرتضی، ۱۳۷۵، حق و باطل، تهران، صدرا
۳۲. مطهری، ۱۳۷۷ انسان و سرنوشت تهران، صدرا
۳۳. مطهری مرتضی، ۱۳۷۴ نهضت های اسلامی در صد سال اخیر، تهران، صدرا
۳۴. مطهری، مرتضی، ۱۳۸۴، عدل الهی، تهران: صدرا.
۳۵. میشل، توماس، ۱۳۷۷، کلام مسیحی، ترجمه حسین توفیقی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان
۳۶. هیک، جان ، ۱۳۷۹، دین، خشونت و چالش جهانی، ترجمه ی علی شمالی، کیان، ش ۵۱
۳۷. هیک، جان ۱۳۸۱ ، فلسفه دین، ترجمه ی بهزاد سالکی، تهران، انتشارات بین المللی الهدی.
۳۸. هیک، جان ، ۱۳۸۴، چراغ ها متفاوتند اما نور یکی است، ترجمه ی اندیشه حوزه شماره ۵۸